شهرآرا

شنبه

سال پانزدهم
۱۲ خرداد ۱۴۰۳
۲۳ ذی‌القعده ۱۴۴۵
شماره ۴۲۳۰

SHAHRARANEWS.IR
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۱۷٪ ↓۱۸° ↑۳۳°

صبح ۱۹ | ظهر ۲۹ | عصر ۳۱ | شب ۲۵

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۹:۲۹ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶:۴۵
غروب آفتاب ۱۸:۴۳:۴۶ | اذان صبح فردا ۰۲:۲۹:۱۱
اذان مغرب ۱۹:۰۴:۴۹ | طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۴:۵۳

هنر روز

طرحی از طلا ابوانوار(کتابه) هنرمند عرب تبار آمریکایی، که در واکنش به جنایت های رژیم صهیونیستی در رفح، خلق شده است.

احساس سوختن به تماشا نمی‌شود

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

یکی از افسران فاتح سرزمین سرخ پوست ها (آمریکای کنونی) در خاطراتش می نویسد، «قبیله ای بزرگ را کشتیم، رئیسشان را دستگیر کردیم. با همان صورت سنگی و موهای بلند و بدن تراش خورده دور آتش نشسته بودیم، چیزهایی به زبان خودشان گفت و بعد اشک ریخت، مترجم را صدا کردم و گفتم بپرس چه می گوید؛ مترجم آمد او هم شنید و اشک ریخت. گفتم چه می گوید؟ گفت: می گوید از آینده این خاک می ترسم. ما کم بودیم، با طبیعت مهربان بودیم. دوست بودیم. قاعده داشت شکار و چیدن و شکستن و بریدن درخت، شما آمدید بوفالوها را کشتید. درخت ها را قطع کردید. راه آهن آوردید و ما را هم کشتید. خون کردید و خراب کردید و همه ترسم این است عادت کنید. به خون عادت کنید. به کشتن عادت کنید. ما تمام می شویم و شما به خون معتاد شده اید و بعد می افتید به جان هم، همدیگر را می کشید.»

خبرها از رفح داغ است. سوزان است. فکر کن از خون و موشک و بمباران جان سالم به در ببری. فکر کن معونه اندکت را بر دوش بگیری و بیابان نشین شوی. در چادری به دور از اولین نیازهای روزمره ات زندگی کنی و بعد نصفه شب همان چادر خشک و خالی ات را هم دوباره بمباران کنند و نیمه شب سوخته از خواب بیدار نشوی هیچ وقت.

کثافت خانه ای به اسم جهان که در آن زیست می کنیم آن قدر مضحک است که رفح خاکش خیس از خون کودکان است. بعد تصاویرش را رسانه های جهان منتشر می کنند و با وقاحت تمام می نویسند تماشای این تصاویر برای افراد زیر هجده سال ممنوع است. زیر هجده ساله ها واقعی واقعی می میرند. تکه تکه می شوند و زیر هجده ساله های چشم و ابرو روشن حق ندارند ببینند. که آب در دلشان تکان نخورد. ما هم دلمان خوش است که فکر می کنیم کاری کرده ایم. می گویند برای رفح بنویس من می نویسم، یک عکس دردناک می گذارند کنارش. می آید روی صفحه یک. ما استوری می کنیم و فکر می کنیم برای این خون ها کاری کرده ایم. ما را ببخشید. توی قیامت به رویمان نیاورید. بیشتر از این خجالت نکشیم. ما را حلال کنید. ما همین قدر بلدیم.

اول شخص

ماه آسمان نگارگری

درباره استاد رضا بدرالسما، نگارگر معاصر که آثار ماندگار رضوی و انقلابی اش زبانزد اهل هنر است

نویسنده
آزاده چشمه‌سنگی

دور تا دور قاب پر شده ازگل و مرغ هایی که به شوق تماشای مغناطیس میانه تصویر، کشیده شده اند سمت نور، در دل قاب، از دل حریری شیشه ای مانند، هیبت مردی عرب به چشم می خورد که مثل یک منبع نور به تمام موجودات اطراف خود از حیوان گرفته تا آدم هایی که به تماشا آمده اند، نور می پاشد. چشم تیزکنی می توانی بال های سرگشته در آسمان آبی تصویر را دنبال کنی تا عرش، تا آخرین آسمان، تا نهایت خورشید.

هرچه می بینی، خیر است و نور است و شفا، چنان که در ساحت مقدس ضامن آهو، هیچ شری راه پیدا نمی‌کند. بالای قاب به حدیث مبارک سلسله الذهب آراسته شده است و چشم مخاطب با صلوات خاصه امام رئوف در دیگر اضلاع قاب، تَر می شود. رنگ ها جان دارند انگار. آدم نگاه به تصویر که می‌کند، عطر رواق های حرم در سرش می پیچد و با چشم دل می توان آن چکه اشک های خالق اثر را در زمینه آبی آسمانش جست و جو کرد. رضا بدرالسما، نگارگر وقایعی است که در سر هرکدام از ما به شکلی نقش می بندد، اما درک او از وقوع وقایع تاریخی، جوری بر صفحه سفید کاغذ مجسم می شود که انگار هزار هزار تصور جوراجور همگی در یک نقطه به هم می رسند. امام رضا(ع) توی سر همه ما، همان امام رضایی می شود که رضا بدرالسما به تصویر می‌کشد. نشانه ها و مفاهیم، گواه درک هنرمندانه و ارتباط عاطفی عمیق او با وقایع تاریخی است.

خیر و شر هر دو به فراخور نگاه صاحب اثر و به واسطه نمادها، انعکاسی از روایات مذهبی است. حتی صلوات خاصه امام رضا(ع) با ترکیب خط و نقاشی، عین یک تکه کاشی فیروزه ای چشم نواز. آدم را هزاربار به زمزمه صلوات مخصوص ترغیب می‌کند. هر انحنایی که به خلق شاخه ای منجر شده، نزدیک به جوانه زدن است. پوستری دارد به مناسبت ولادت امام رضا(ع). جوری زائران، در میانه صحن انقلاب برابر ایوان طلا و سقاخانه تصویر شده اندکه آدم صدای آن پسربچه ای که دنباله چادر مادرش را گرفته، می شنود.

صدای نقاره خانه از قاب گل آذین شده تصویر بیرون می ریزد و تماشاگر، دلش دو رکعت نماز زیارت زیر آسمان حرم علی بن موسی الرضا(ع) می خواهد. رد چرایی این اتمسفر جاری در آثار رضا بدرالسما را بگیری می رسی به ارادت ویژه اش به اهل بیت(ع). می رسی به اولین نگاه اشک آلودش به خانه خدا. می رسی به شب بیداری هایی که دور از چشم خانواده تا صبح قلم در رنگ می زد به امید روزی که سعادت و توفیق نگارگری آثار ملی مذهبی را داشته باشد. در نهایت هم خستگی یک عمر نگارگری به وقت هفتادسالگی زمانی از شانه های پرتلاشش زدوده شدکه تصویر یکی از قاب هایش را با مضمون دعای سال تحویل ۱۳۸۷ در کنار رهبر معظم انقلاب به وقت عنوان پیام نوروزی دید.

هرکجا انقلابی در دل مردم متدین ایران به وقوع می پیوست، دستان رضا بدرالسما به سراغ بوم نقاشی می رفت تا خالق تصویر ماندگار دیگری از نقاط عطف تاریخ معاصر باشد. مثل وقتی که خبر رسید در منا، قیامت شده و حجاج در لباس احرام به شهادت رسیده اند یا زمانی که خبر شهادت جگرسوز شهید حججی، ولوله ای در دل عشاق اباعبدا... انداخت. از واقعه غدیر خم بگیر تا ولادت امام حسین(ع) و شهادت حضرت زهرا(س) و مبعث رسول خدا(ص). هر سال هم عید غدیر که می شود یک شگفتی تازه خلق می‌کند و سال به سال با طرحی نو. ارادت خود را به ساحت مقدس امیرالمومنین(ع) و حضرت پیامبر(ص) به نمایش می‌گذارد.

او همان کسی است که وقتی جنگ شد، نه فقط با رانندگی آمبولانس و حمل پیکر شهدا و مجروحان، که گاه به‌گاه با هنر خود به خدمت لشکر اسلام می آمد. همین روحیه انقلابی اش بود که در مقاطع تاریخی گوناگون، خود را مقید به فعالیت های هنری کرد.

۲۵ آبان ۱۳۶۱ او یکی از هزاران شاهد خلق حماسه اصفهانی هایی بود که فوج فوج به استقبال پیکر صدها تن شهید راه خدا به خیابان ها آمده بودند و هوا را از گلبرگ های پرپر شده پُر می‌کردند. پس به پیشنهاد رهبرمعظم انقلاب در سال ۱۳۸۹ همت کرد و حماسه ایثار مردم اصفهان را به تصویر کشید و به ایشان تقدیم کرد.

اثری که هم اکنون در موزه امام رضا(ع) نگهداری می شود. حالا رد سرانگشتان هنرمندانه او را می توان از ضریح حضرت مسلم بن عقیل و حبیب بن مظاهر گرفت و تا مقام حضرت اباالفضل(ع) در خیمه‌گاه و باب الرأس الشریف در حرم حضرت عباس(ع) دنبال کرد.

میناکاری های ضریح حضرت موسی بن جعفر(ع) و امام جواد(ع)، نشان از سرپنجه های ذوق ناک او دارد و اگر به میناکاری های پنجره فولاد حرم حضرت معصومه(س) نگاه کنید می توانید نمونه ای از هنر جاودانه استاد بدرالسما را به تماشا بنشینید که امروز با دستان دخترش آمنه بار دیگر تکرار شده است تا میراث دار هنر بی تکرار پدرش باشد.

۳ اثر از رضا بدرالسما با موضوع رضوی

رضا بدرالسما درگفت وگویی درباره سه اثر شاخصش که با موضوع امام رضا(ع) تولید کرده است، چنین می‌گوید: «تابلو «ولایت عشق» روایت زمانی است که امام رضا(ع) به ایران تشریف می آورند و به نیشابور می رسند. مردم از ایشان می خواهند برای آن ها سخن بگویند و ایشان حدیث سلسله الذهب را قرائت می‌کنند. این اثر در ابعاد ۲.۲۵ در ۱.۷۰ و بزرگ ترین تابلویی است که در زمینه نگارگری تولید شده است. در تابلو «ضامن آهو» نیز حضرت امام رضا(ع) در گلستانی قرار دارند و آهویی به ایشان پناه آورده و نوری که روی گل ها و پرندگان دیده می شود، در واقع وام گرفته و ساطع شده از حضرت است که به موجودات می تابد.

همچنین تابلو «تاک تزویر» به مناسبت شهادت حضرت رضا(ع) و با شیوه نقاشی ایرانی با تکنیک گواش و آبرنگ کار شده است. سعی کردم با استفاده از نشانه ها مفهوم را منتقل کنم. بیننده امام رضا(ع) و مأمون را در تصویر نمی بیند و از سمبل هایی مانند گنبد و خوشه انگور وام گرفته شده است.»

ولایت عشق

ضامن آهو

تزویرناک

حدیث

از حضرت رضا(ع) درباره بهترین بندگان پرسیدند. حضرت فرمودند: آن ها که هرگاه نیکی می کنند، خوشحال می شوند، هرگاه بدی می کنند، استغفار می کنند، هرگاه چیزی به آن ها داده می شود، سپاس می گویند، هرگاه مبتلا و گرفتار می شوند، شکیبایی می کنند و هرگاه خشمگین می شوند عفو و گذشت می کنند.

مسند الامام الرضا(ع)، ج ۱، ص ۲۸۴

قاب طلا

این جای خالی دیگر پر نمی شود

عکاس و نویسنده
حمید سلطان آبادیان

از پشت شیشه پنجره اتوبوس به پیاده رو شلوغ نگاه کرد. آدم ها می آمدند و می رفتند. مثل تمام سال ها و ماه ها و روزهایی که آمدند و رفتند. خاطرات قدیمی را در ذهنش مرور می کرد. خیابان، همان خیابان همیشگی بود و مسیر همان مسیر، اما عفت خانم، دیگر مثل آن سال های قدیم توی پیاده رو نبود. پیاده روی برایش سخت شده بود. آن وقت ها تمام این کوچه و خیابان ها را با اکبر آقا (همسرش) قدم زده بود. از چهارراه نخریسی تا فلکه برق و پیاده روی در خیابان امام رضا(ع) تا فلکه آب. اما حالا خسته تر از همیشه، روی صندلی اتوبوس نشسته بود و تمام این خاطرات رنگ پریده را از پشت قاب پنجره مرور می کرد. از ته دل آهی کشید، استغفرالهی گفت و از جایش بلند شد.

- حاج خانم بیشینِن، مِره جلو درِ حرم نِگَر مِدره، یَک ایسگاه دِگِه مُندِه هنُوز. مگه حرم نِمِرِن شما؟

***

اکبرآقا با یادگار تلخی از جبهه برگشته بود. توی عملیات آخر، جانباز شیمیایی شده بود. سال ها با دردش کنار آمد و خم به ابرو نیاورد. اما این آرامش و صبر، همیشگی نبود. گاهی موقع پیاده روی چند دقیقه می ایستاد و دستش را به دیوار تکیه می داد. رنگش می پرید و نفس کشیدنش سخت می‌شد. عفت خانم هول می کرد. اکبرآقا با همان حالش لبخند می زد. - چَن دِقِه همینجِه واستِم، خوب مُرُم الان.

ماه های آخر وقتی راهی زیارت می شدند، پیاده روی برای اکبر آقا سخت بود. چند قدم می‌رفت و چند دقیقه می‌ایستاد. وقتی سرفه‌اش می گرفت نای ایستادن نداشت. به ورودی باب الرضا(ع) که می رسیدند، می نشست و دست بر پیشانی می گذاشت. عفت خانم اشک می ریخت و در دلش آشوب بود. آن قدر اصرار می کرد تا بألاخره اکبرآقا را راضی کند که روی ویلچر بنشیند. دفعه اول، با وجود سرفه های شدیدش، سفت و سخت ایستاده بود و قبول نمی‌کرد. اما وقتی چشم‌های خیس و دست های لرزان عفت خانم را دید، راضی شد که روی ویلچر بنشیند و روی حرفش پافشاری نکند.

***

عفت خانم طبق عادت همیشگی از روبه روی دفتر نذورات یک ویلچر گرفت. یکی از خادمان حرم که فکر می‌کرد عفت خانم خودش می‌خواهد روی ویلچر بنشیند، قصد کمک داشت. اما عفت خانم ویلچر را برای خودش نمی خواست. وارد صحن شد و رفت به همان جای همیشگی شان. رو به گنبد طلا، پشت صندلی چرخ دار ایستاد. زیارت امین ا... را که خواند، سبک شد. آهی از ته دل کشید و دسته های ویلچر را در دستانش فشرد.

- حاج خانم ای ویلچرتانِ لازم دِرِن ؟

عفت خانم به خودش آمد و به سمت صدا برگشت: نِخیر، بفرماپن، آقاما رفتن زیارت.

- خب مَگه برنِمِگردن؟

عفت خانم، در حالی که چشم های خیسش را پاک می کرد، صدایش لرزید و گفت: نِخیر، بفرماین شما.

التماس دعا...

عکس: زینب عربی